

وداع باشکوه ملت وفادار

با پیکر مطهر رهبر شهید انقلاب

و اعضای خانواده ایشان



اهل بیت ایران

شهادت آیت‌الله خامنه‌ای نه پایان یک رهبری، بلکه آغاز هرمنوتیک تاریخی و امتداد حیات سیاسی و معنوی انقلاب اسلامی است

وداعی که آغاز است

عملی دهد. گویی تمام پرسش‌های مهمی که چرخ زمان را در این اقلیم به حرکت درآورده‌اند، به پاسخی یگانه و بی‌بدیل رسیده‌اند.

در این میعادگاه، زمان از مدار خطی و تقویمی خویش خارج شده و متراکم می‌شود؛ زمانی که در آن گذشته، حال و آینده در افقی واحد به هم می‌رسند تا هویت جمعی ملت را در مواجهه با این فقدان سترگ، دوباره بی‌ریزی کنند. پیکر آن سید فرزانه، متن سیال تمدن است که در ساحت اراده هزاره‌ساز ایرانیان می‌درخشد. در منظومه فکری انقلاب اسلامی، مرگ با تعاریف سکولار آن تفاوت ماهوی دارد. در آیین‌های معمول بشری، مرگ بر محور پایان می‌چرخد و بازماندگان خود را ناگزیر از وداع می‌یابند اما شهادت در گفتمان شیعی، آغاز حیات جاودانه است که اتفاقا حیاتی است بس عمیق‌تر، مهم‌تر و موثرتر. درک ما از خرداد، واقعه در توالی عادی ایام است اما جان‌مایه فلسفی این کلمه، آستانه‌ای است که در آن، عادت‌واره‌های حاکم در هم می‌شکنند و افق‌های وجودی تازه‌ای گشوده می‌شود.

اگر وقایع روزمره، تنها زمان را در سطح تقویمی خود پر می‌کنند، لحظه رخداد با گسست از انقیاد تقویم، زمان را بارور کرده و با زایش معنایی متعالی، آن را به جوهری تاریخ‌ساز بدل می‌کند؛ چنانکه اگر نیک بنگریم، تاریخ، نه حاصل انباشت وقایع، بلکه محصول همین لحظات نادری است که حقیقت از دل لحظات سرنوشت‌ساز برآمده و سیورورت جمع زیادی از انسان‌ها را معنا می‌بخشد. مردم ایران را حالا

یادداشت
علی کاکادز فولی

گاه تشییع پیکر رهبر بزرگ ایران، شهید آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای فرارسیده است؛ واقعه‌ای چنان عظیم که صاحب‌نظران علوم رایج، اگر بخواهند تنها با مفاهیم متعارف سیاست، قدرت، جامعه و تاریخ به آن نزدیک شوند، ناگزیر، از فهم ابعاد عمیق آن باز می‌مانند. در این روزها بخش بزرگی از حافظه تاریخی ملت ایران در پیش روی ما قرار گرفته است. در ظاهر، مردم با رهبر شهیدشان وداع می‌کنند اما نسبت جامعه با شخصیتی که سال‌ها در مرکز تصمیم، زبان، منازعه و معنا حضور داشته، با فقدانش به پایان نمی‌رسد.

ما اکنون از سطح واکنش‌های روزمره جدا می‌شویم و به ژرفای تبار وجودی خویش سفر می‌کنیم تا جایگاهی را که رهبر شهید در ادراک ایرانیان از «خویشتن» و از مقولات بنیادینی چون انقلاب، قدرت، دین، مقاومت و آینده داشته، عمیق‌تر بکاوییم.

در سنت سیاسی انقلاب اسلامی، آیین تشییع، عالی‌ترین ساحت ظهور وحدت ملی و میعادگاه تجدید عهد امت با آرمان‌های مکتب است. این مراسم به ظاهر ساده، گاه چنان قدرتی دارد که پیکره تاریخ را به لرزه درمی‌آورد.

در این لحظه، پیوند میدان مردم و حقیقت انقلاب در ساحت خیابان چنان شهودی به دست داده که بی‌نیاز از هیچ قیل و قال و استدلالی می‌تواند به پرسش‌های وجودی ملت ایران پاسخ

نگاه
حمید ملک‌زاده

حضور مردم در تشییع پیکر رهبر شهید انقلاب را چطور باید فهمید؟ این پرسش را نباید با شتاب پاسخ داد. آسان‌ترین راه این است که این حضور را به عاطفه عمومی، وفاداری سیاسی، هیجان جمعی، یا حتی عادت تاریخی مردم ایران به بدرقه بزرگان خود تقلیل

می‌توان «ملت صاحب عهد» دانست. به گمان من، رهبر و مردم هر دو به شهادت رسیده‌اند؛ او که به مقام شاهد مطلق نائل آمده و مردم که شاهدان تمام یک تاریخ زنده‌اند و بر آن شهادت می‌دهند. گزاره نیست اگر بگوییم رهبر و مردمش هر دو به حیات جاودانه رسیده‌اند.

دیدنی بود اگر آنان که سال‌ها نسبت بدن و سیاست را موضوع تفلسف قرار داده‌اند، می‌بودند و این صحنه را می‌دیدند. فوکویی که بحث می‌کرد که قدرت مدرن پیش از آنکه بر اندیشه‌ها حکم براند، بر بدن‌ها کار می‌کند و بدن را به میدان انضباط، مراقبت و تولید اطاعت بدل می‌سازد، حالا با تجسمی مواجه است که دیگر موضوع تصرف قدرت نیست، بلکه خود به حدی از معنا رسیده که مناسبات قدرت و جامعه را رقم می‌زند. پیکر مطهر رهبر شهید و تمام شهدای سده‌اند اما به امر حذف‌شدنی تقلیل نیافته‌اند؛ مرگ را پشت سر گذاشته‌اند و بر حیات بلند گواهی می‌دهند.

آیین وداع و تشییع رهبر شهید، اقتدار فراموش‌شده بدن را در برابر فضای مجاز بازمی‌گرداند، چون خود به کانون تولید معنا بدل شده است. جودیت باتلر در بحث از سوگ‌پذیری می‌پرسد کدام زندگی‌ها در افق عمومی، شایسته سوگ و به‌رسمیت‌شناخته‌شدن تلقی می‌شوند و کدام مرگ‌ها از قباب ادراک جمعی بیرون می‌مانند.

در اینجا، حضور میلیونی مردم بر گرد پیکر شهید، پاسخی عینی به همین پرسش است؛ این

بدن، بدنی سوگ‌پذیر است، زیرا حامل تاریخی از ایمان، رهبری، مقاومت و هویت جمعی است. آشیل امیمبه نیز در نظریه مرگ سیاست، سیاست مدرن را از منظر قدرتی می‌فهمد که تعیین می‌کند چه کسانی در معرض مرگ قرار گیرند و مرگ چه کسانی بی‌اهمیت شمرده شود اما پیکر شهید ما، این منطق را وارونه می‌کند؛ مرگی که قرار بود حذف باشد، به حضور بدل می‌شود و بدنی که می‌خواستند از میدان تاریخ کنار رود، خود به میعادگاه معنا و اراده عمومی تبدیل می‌شود. از همین رو، پیکر رهبر شهید، رسانه‌ای خاموش و در عین حال فریادی رساست؛ حضوری که به توضیح نیاز ندارد، زیرا خود حضورش دعوی معناست. اندیشه تا در کتاب است تاویل‌پذیر می‌ماند و سیاست تا در قدرت است محل نزاع اما وقتی آرمانی در بدن از جان گذشته به نمایش درمی‌آید، به واقع‌های بدل می‌شود که امکان انکار را دشوار می‌کند.

پنهان نیست که شهادت سیدعلی خامنه‌ای، هم آرزوی خودش بود و هم آرزوی بسیاری از شیفتگانش، چه آنکه چنین رهبر بزرگ و حماسه‌سازي اگر به مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت، جای اندوه داشت.

در میان اهلس مشهور است که شهادت در هر عصر، در جست‌وجوی قامت‌های بلند است تا خود را بر آن ببوشاند و چه کسی لایق‌تر از آن روح بزرگ و وداع با خامنه‌ای شهید، آغاز هرمنوتیک تاریخی اوست؛ گشودگی بی‌کران معنایی که باید در لایه‌های هزار توی تاریخ ما تفسیر شود. در گفتمان‌های مدرن، فقدان رهبر اغلب به

دست‌آورد رهبری ۳۷ ساله آیت‌الله خامنه‌ای در گذار انقلاب پرشور اسلامی به استمرار نهادمند نظام جمهوری اسلامی، معماری تمدنی بود که با تکیه بر حکمت عملی، ایدئولوژی انقلابی را از قفس تنگ مرزهای جغرافیایی و سیاسی متعارف رهانید. ایشان با درونی‌سازی ارزش‌های انقلاب در ساختارهای اجتماعی و گره‌زدن آرمان‌های قدسی با واقعیت‌های تاریخی، نهادها را به شریان‌های انتقال حقیقت بدل کردند، به گونه‌ای که این خیزش اجتماعی، از یک حادثه سیاسی ناپایدار به یک جریان تمدنی خودبنیاد بدل شد که در مقیاس جهانی، با تکثیر منطق مقاومت و بسط افق عمق پنهانش، جغرافیا و تاریخ معاصر را در نورددید و الگویی نواز حاکمیت حقیقت را در جهان معاصر تثبیت کرد.

اسلام سیاسی با پرجمداری تشیع تمدنی یا به عصر جدیدی گذاشته و نقطه آغاز بلوغ تمدنی را باید همین مراسم تشییع دانست. شاید در این برهه، این حقیقت عیان‌تر شده باشد که به انقلاب اسلامی باید به مثابه پرسش زنده و راهگشای آینده اندیشید، نه اینکه آن را میراث نوستالژیک پدران خود به حساب آوریم. هر ملتی با فقدان بزرگانش آزموده می‌شود و خود انتخاب می‌کند که با ضایعه‌های عظیم چگونه مواجه شود و تاریخ نشان داده ایرانیان همواره چنین رخدادهایی را به نیروی پیشبران تأسیس دوباره بدل می‌کنند. اکنون عرصه پیششاری به مثابه مسؤولیتی برای ادامه دادن، در برابر ملت ایران گشوده شده است؛ راه رهبر شهید در اراده مردمی که او را بدرقه می‌کنند، حیاتی تازه آغاز کرده است.

تکرار شونده زیست اجتماعی جاگیرد. قدرت نهادمند شده دیگر هر روز خودش را بنا صدای بلند اعلام نمی‌کند

در مدرسه، مسجد، دانشگاه، خانواده، رسانه، هیات، جبهه، صندوق رأی، مراسم تشییع، آیین‌های سوگ، جشن‌های ملی، روایت‌های تاریخی و حتی در ادبیات روزمره مردم حضور پیدا می‌کند.

ادامه در صفحه ۲